

# طعم گس خرما لو

باد سرد به پاهایم می‌خورد. ساعت را نگاه کردم. دیر می‌شد. اگر غروب برمی‌گشتم مادر حتماً نگران می‌شد. مجید می‌گفت: معلوم است مادرت حسابی مراقب توست. همیشه باید سراسعت به خانه برگردی. و گاه برای آنکه بیشتر پیش او بمانم ساعتش را عقب می‌کشید و آن را برای من شاهد می‌گرفت. می‌خندیدیم، می‌گفتم: «اگر ساعت تو را اوراق هم بکنند باز من می‌دانم کی باید خانه باشم.» می‌گفت: «از همین خوشم می‌آید.» خانمی با ساک بزرگ سبز رنگش کنار صندلیم ایستاد و گفت: «تنهایی، دخترجان؟» گفت: «بله».

به زحمت نشست. رویم را به طرف شیشه برگرداندم حوصله سؤال و جواب کردن نداشتم. لای درزهای پنجره پر از پوست تخمه بود و گرد و خاک زیادی شیشه پنجره را می‌پوشاند. دستم را روی شیشه کشیدم. پاک نشد، از آن طرف بود. مادر گفت: «اصلاً اگر عروس نشوی بهتر است تا اینکه با بی‌آبرویی باشی.»

گفتم: «مادر این چه حرفی است؟ مگر من گناه می‌کنم؟ اثاث خانه به آبرو چه ربطی دارد؟» گفت: «حالا صبر کن شاید یک خواستگار دیگر برایت آمد، وضع مالیش بهتر بود و خودش کمی وسیله داشت. کار ما هم راحت شد.»

گفتم: «آخر مادر من مجید را دوست دارد. چرا متوجه نمی‌شوی؟»

دو ساعت طول می‌کشید تا برسیم تهران. از ترمینال هم تا خانه خاله جان حتماً یکساعت طول می‌کشید. عیدها همیشه اول از همه به خانه او می‌رفتیم. تو خیابان مختاری بود از آن خانه‌های قدیمی که حالا می‌گویند کلنگی شده و باید دوباره بسازندش. تو باغچه‌اش یک بته گل مرواری داشت که دانه‌هایش را می‌کنیدیم تا به گوشمان آویزان کنیم اما خیلی نازک بود، زود می‌شکست و آبش بیرون می‌ریخت. خیلی زحمت می‌کشیدیم که سالم بماند و از ریخت نیفتد.

راننده از پله‌ها بالا آمد مسافرها را شمرد، بعد سرش را بیرون آرد و گفت: «هنوز ده تا جای خالی داریم.»

مادر گفت: «وقتی مرد توی خانه نباشد همین‌طور می‌شود. دست آدم بسته است. اگر پدرت زنده بود آنقدر سرش غر می‌زدم تا فکری برای جهاز تو بکند اما حالا من با دو بچه دیگر که صغیرند و هزار چیز لازم دارند چه کار می‌توانم بکنم؟ حالا ظرفهای بلور قدیمیم را بدهم، دیگهای مسی را آب بدهم نو بشود، آن همه وسایل دیگر را که

روی آینه رو به رو نوشته بود: «سلام» و بر قطعه کاغذی که بالای آینه زده بودند نوشته بود: «از اینکه با ما همسفرید خوشحالیم.» تسا به حال تنها سفر نکرده بودم. به مادر نگفتم به مجید هم همین‌طور. فکر کردم اگر نتیجه بدهد بگویم. این‌طور بهتر است. میان حق‌گریه مادر به یاد خاله جان افتادم که در انتهای کوچه بلندی زندگی می‌کرد و در خیاط‌خانه‌اش حوض هشت گوش کم عمقی انتظار بچه‌های پر جنب و جوش فامیل را می‌کشید که من هم یکی از آنها بودم. ظهرهای گرم تابستان دور حوض می‌دویدیم و بازی می‌کردیم و ساعتها انگار نمی‌گذشت.

می‌گفت: «باز هم کم بود، قول داده بودید این دفعه بیشتر بمانید.» و همیشه تنها می‌ماندم با یک دنیا خیال.

راننده پایین ایستاده بود و داد می‌زد: «تهران فوری، فوری.» بیست دقیقه می‌شد که همین را تکرار می‌کرد و مثل اینکه هیچ به فکر سلامت حنجره‌اش نبود لابد تا وقتی می‌توانست داد می‌کشید و بعد هم اگر نشد، هیچی.

به مادر گفتم: «تا جایی که بتوانیم همه چیز می‌خریم اما اگر یک چیزهایی هم کم بود عیبی ندارد. هیچ‌کس را اول زندگیش نمی‌سنجند.»

گفت: «تو بچه‌ای، نمی‌دانی. من خودم تو جهاز پهن کردن خلیها بوده‌ام، زن برادرهایم، خواهرهایم. همین مرضیه، زن عباس، همه جهازش کامل بود فقط فرش نداشت وقتی خواستند پشه‌نامه‌اش را بنویسند گفتند فرش ندارد و دعوا شد.»

گفتم: «اینها مال قدیم بوده، حالا زمانه دیگرست. آن وقتها که عروس به خانه مادر شوهر می‌رفته چون مادر داماد دوست داشته اثاث خانه‌اش نو بشود هی زیر و بالا می‌کرده ببیند همه چیز آورده یا نه. اما حالا هرکس برای خودش زندگی می‌کند چه داشته باشد و چه نداشته باشد برای بقیه فرقی نمی‌کند.»

مادر گفت: «وا؟»

همیشه وقتی مخالف بود ولی نمی‌دانست چه بگوید می‌گفت: «وا». زیر چشم‌هایش گود بود و به یک چاه سیاه پر از درد دل می‌مانست. تندتند در آشپزخانه راه می‌رفت، ظرفها را جابه‌جا می‌کرد و می‌گفت: «مبل و تخت و اجاق گاز و یخچال...»

گفتم: «اصلاً من هیچی نمی‌خواهم مجید گفته بعداً همه را با هم می‌خریم.»

گفت: «آخر توی مردم می‌خواهی بروی. باید آبروداری باشی.» و دوباره همه چیز را می‌شمرد: چند دست رختخواب و چند سری سوزن‌دوزی و بعد تازه فرش. همیشه به فرش که می‌رسید زبانش بند می‌آمد و نفسش تندتر می‌شد.



می‌خواهی چه کنم؟»

می‌افتاد. باد از پنجره تو می‌زد و پرده‌ها را تکان می‌داد. پرده‌ها از فرط کثافت به قاب دستمال می‌مانست. اگر باد آنها را به صورت می‌زد حالم بهم می‌خورد.

مادر می‌گفت: «دو روز دیگر دامادم می‌خواهد بیاید خانه ما. پرده‌هایم رنگ و رو رفته است، آبرویم می‌رود.»  
گفتم: «آبروی من به پرده نیست.»  
گفت: «فکر می‌کنی!»

اتوبوس پیچید توی ترمینال. پاهایم از سرما و خستگی خشک شده بود. کیفم را روی دوشم انداختم و راه افتادم. مردهایی که در اتوبوس جمع شده بودند داد می‌زدند: رسالت، فلکه صادقیه، تخت طاووس، ماشین کرایه.

یکی گفت: «خانم شما تاکسی نمی‌خواهید؟»  
گفتم: «نه» و رد شدم.

\*

صدایی که از بلندگو پخش می‌شد، می‌گفت: «سرویس فوق‌العاده اهواز و مشهد، ساعت پنج عصر، از تعاونی شانزده، مردم با ساکهای رنگارنگشان این طرف و آن طرف پخش می‌شدند. هرکس به طرف صدایی می‌رفت که او را می‌خواند. فکر سفر و مایحتاج زندگی بودم. هرکس وقتی به سفر می‌رود اگر آنچه لازمش می‌شود همراه نبرد به دردسر می‌افتد و اگر هم بار اضافی با خود بردارد از سفر می‌ماند. خانه‌نو رفتن هم همین‌طور است. خودم اینها را به مادر گفته بودم. اما مادر می‌گفت: «به قول خاله جان: قورمه سبزی بی‌پیاز مزه ندارد، عروس بی‌جهاز» و پیازهای سرخ کرده را تو قابلمه‌اش می‌ریخت و هم می‌زد.

خانه سرد و ماتمزه بود. وسط در وسط هال رختخوابش را پهن کرده بودند و خوابیده بود با چشمهای مات به آدم نگاه می‌کرد. چشمش که به من افتاد گفت: «اعظم جان تویی؟ مادرت کجاست؟ چطور شد که اینجا آمدی؟»

زبانم بند آمد، چیزی نگفتم.

خانم همسایه که در را به روی من باز کرد گفت: «شما؟»

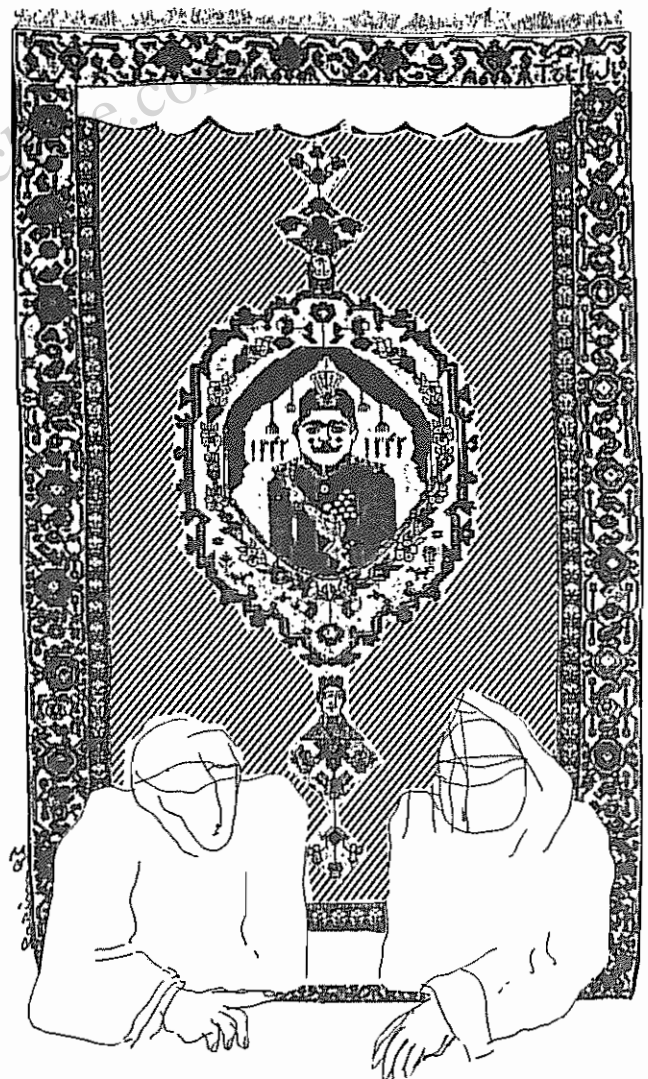
گفتم: «من خواهرزاده‌شان هستم.»

گفت: «بالاخره یکی پیدا شد.»

اول منظورش را نفهمیدم. هنوز نشسته بودم که خاله جان گفت: «بیا این گیره نقره‌های مرا ببر بفروش خرج عمل مرا جور کن.» و به گریه افتاد.

او هفتاد، هشتاد سال داشت. جزء اولین خانمها بود که کارمند ادارات شده بودند. وقتی دیپلم گرفته بود برادر بزرگش او را همراه خودش برده بود بانک ملی و استخدام کرده بود. مادر می‌گفت دایی

هیچ یادم نمی‌رود که خاله جان یک گنجۀ قدیمی داشت پر از ظرف و ظروف، چراغ لاله‌هایی که عکس ناصرالدین‌شاه روی آنها بود و گلدانهای نقره، بشقابهای مرغی که نقشهای رنگارنگ داشت، یکسال عید که به خانه‌اش رفتیم، به من یک پیشدستی چینی قدیمی داد. کاش حالا هم حوصله‌اش سر جا باشد دست رد به سینه‌ام نگذارد. شاید هم پول دم دست نداشته باشد اما قولش را بدهد کافی است. مادر از خوشحالی پر درمی‌آورد. شاید هم مرا سرزنش کند و بگوید که آبرویش را برده‌ام. اما نه، حداقل یکی از افراد فامیل خودش است، با او رودربایستی ندارد. اتوبوس پر شده بود و راه



برایش زحمت کشید. اول او را آورده خانه بعد زنگ زده شوهرش بیاید با هم ببرندش بیمارستان، بعد عکس گرفتند و دکتر گفته شکستگی لگن دارد باید عمل بشود. آن وقت دیگر ندانسته‌اند چکار کنند. و خاله مدام می‌گفت که شاید یکی از خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌هایش بیایند و ترتیب کارهای او را بدهند.

لبه‌ایم را روی پیشانی‌ش گذاشتم و بوسه زدم. طعم شوری داشت و نمناک بود.

خاله گریست: من بی‌کسم، تنهام، یا ارحم الراحمین. زن همسایه گفت: «حالا دیگر گریه نکن، خدا یار بی‌کسان است.»

به تخته‌های قالی نگاه کردم و نور بی‌روح چلچراغهای اتاق که انگار توان تاییدن نداشت.

صندلی اول اتوبوس نشستم. مادر گفته بود: «اگر یک موقع تنها بودی، خواستی کسی اذیت نکند پشت سر راننده بنشین که جلوی دید باشی.» خاله جان گفت: «اعظم دخترم ماشاالله تو دیگر بزرگ شده‌ای. بیا این فرشهای مرا ببر بانک گرو بگذار. مرا بخوابان مریضخانه. خدا عاقبت را خیر کند.»

همیشه همین را دعا می‌کرد برای خودش و بقیه و وقتی می‌خواستیم از خانه‌اش برویم لبه‌ایم را روی لب ما می‌گذاشت، می‌بوسید.

مادر گفته بود: «برای عروسی‌ات حتماً می‌روم خاله‌ام را می‌آورم. او خیلی به گردن من حق دارد.»

حالا هم اگر به او بگویم می‌آید تهران. آن وقتها که پدر ما را می‌آورد تهران من خیلی کوچک بودم. تهران برایم پارک بود و سرسره و خانه خاله جان. گوشه حیاطش یک درخت خرماشو داشت که همیشه آنقدر شاخه‌هایش را می‌کشیدیم تا یک خرماشو بکنیم و بخوریم. طعمش اول شیرین بود و بعد در دهان گس می‌شد.

مادر می‌گفت: «هنوز کامل است. بیخود چیدید.» و خاله جان اصرار می‌کرد که بخوریم: «دیگر کسی نیست بچیندشان. روی شاخه می‌ماند تا خشک بشود.»

عروسک یک زن ژاپنی به آینه اتوبوس آویخته بود. زن لباس کیمونویی صورتی رنگ پوشیده بود و موهایش را بالای سرش جمع کرده بود.

مجید می‌گفت: «دیگر تو ژاپن کسی کیمونو نمی‌پوشد. دست و پاگیر است.»

تا صندلیها پر شد و راننده آمد بالا، مرد ژولیده‌ای با کت پشمی کهنه که آسترش از زیر آن بیرون زده بود و یقه‌های پهن داشت سوار شد: «آقایان، خانمها برای آنکه سفرتان به خیر باشد کمک کنید.» کسی از ته اتوبوس گفت: «ما خودمان از تو محتاجتریم.» دست توی جیب مانتویم کردم، یک پنج تومانی پیدا شد. به او دادم.

مجید می‌گفت: «پنج تومانی طلا دوست داری یا نقره؟» و تو صورتت می‌خندید. جوان بود و سرزنده بود و به خنده‌اش انگار زندگی شروع می‌شد. روزها طلا می‌شد و همه دنیا پر از کنده‌های نقره. من میان زرق و برق آنها می‌دویدم جلا می‌گرفتم روشن می‌شدم و شاید هم قد می‌کشیدم.

می‌گفتم: «مجید راستی اگر گلهای رنگارنگ فرش کاشان تو خانه ما بخندد، شادی ما بیشتر می‌شود؟» و مجید شانه‌هایش را بالا می‌انداخت.



جان بزرگه‌اش آنقدر سختگیر بوده که نمی‌گذاشته هیچکس از کنار خواهرش رد شود. می‌گفت اگر می‌دیده خاله قبل از رفتن به اداره جلوی آینه ایستاده و مویش را شانه می‌کند او را می‌زده، اتفاقاً خاله جان هم یک خواستگار پرویا قرص تو بانک داشته که از کارمندها بوده. تعریف می‌کرد که هر روز صبح می‌آمده یک شاخه گل برای او می‌آورده اما خاله با بیرحمی تمام جلوی خود او گل را توی سطل آشغال کنار میزش می‌انداخته است. آخر هم با هیچکس ازدواج نکرد. نزدیک سی سال کار کرده و حالا تنها زندگی می‌کند.

گفتم: «آقا یک بلیط برای قزوین.»

و بقیه پولم را گرفتم. گفتم: «کی حرکت می‌کند؟»

«الساعة خانم شما بفرما.»

زنی لنگ لنگان به طرف باجه بلیط می‌آمد. ابروهای کمانی داشت و چشمهای روشن. خانم همسایه تندتند برای من تعریف کرد که از روز اول که خاله جان تو سبزی‌فروشی زمین خورده تا حالا چقدر



# انتشارات روشنگران منتشر کرده است. آثاری از زنان نویسنده، شاعر و مترجم ایرانی:

یک روز دیگر  
دفتری از سروده‌های شاداب وجدی

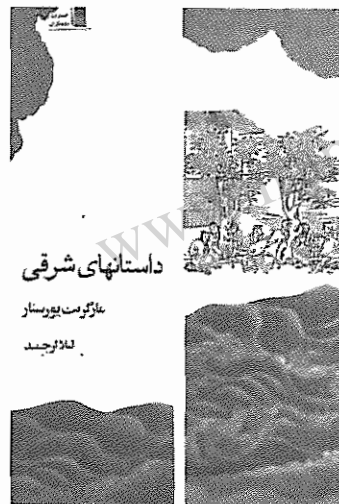
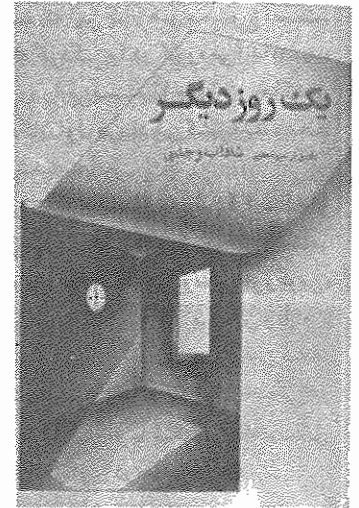
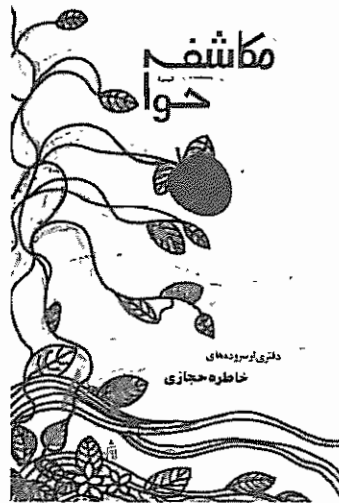
● مکاشفه حوا  
دفتری از سروده‌های خاطره حجازی

● در شب ایلاتی عشق  
[داستان ایرانی]  
اثر: خاطره حجازی

● برگ و باد  
دفتری از سروده‌های افسانه امروز

● حرفی برای هیچکس  
دفتری از سروده‌های مهناز حمیدی

● داستانهای شرقی  
نویسنده: مارگریت یورسنار  
مترجم: لیلا ارجمند



مؤلفین: شهلا لاهیجی  
مهرانگیز کار

شناخت هویت زن ایرانی  
در گستره پیش تاریخ و تاریخ

## شناخت هویت زن ایرانی

در گستره پیش تاریخ و تاریخ

شهلا لاهیجی - مهرانگیز کار



می کردند می کشتند. دیگران خود را از جلوی پنجره‌ها کنار می کشیدند تا چیزی نبینند اما دستور آمد که این کار هم ممنوع است. هنگامی که کودکی را در کوره می انداختند، درهای کوره را می بستند تا بسوزد و خاکستر شود. کودکان اول فریاد می کشیدند و بعد ساکت می شدند.»

اظهارات فوق متعلق به زنی ۶۲ ساله از اهالی ویدولچی، بخش سنسکی موست است. تداوم بی وقفه جنگ در بوسنی هرزگوین، ما را ناگزیر به مقایسه تمام و کمال این وقایع با اردوگاههای جدیدی برای اسیران جنگی در منطقه ایجاد می شود و با شگفتی شاهد تحقق آرمانهای سران نازی در عصر خود هستیم.

### اردوگاههای اسیران جنگی

خشونت و تخریب در این اردوگاهها، جهانیان را به حیرت واداشته است. سه گروه اسیر در این بازداشتگاهها به سر می برند: آنها که شهرت و نفوذ دارند؛ روشنفکران برجسته؛ و آنها که بر اساس مخالفتشان با آرمانهای ملی گرایان شناسایی می شوند و خطری ندارند. زندانیان گروه اول و دوم به جرم نابودسازی

زنان می خواهند که به تجاوز، شکنجه و سوزانیدن آنان در کوره های آدم سوزی خاتمه داده شود.

«سازمان زنان ترسنجوکا» از زاگراب چنین گزارش می دهد:

«گوجکو سولا، مدیر مدرسه ای در تومینا مرا به منطقه احضار کرد. او یکی از فرماندهان «تشکیلات چتینیک» است. پس از یک بازجویی طولانی، بدون آن که دلیلش را بدانم، مرا با اتومبیل خودش به اردوگاه کیگلین در پریجدور برد. در آن اردوگاه به زنان تجاوز می کردند و کودکان را در کوره های آدم سوزی می سوزاندند. در آن روزها اعضای خانواده هزاران نفر در سنین مختلف در آن اردوگاه اسیر بودند. اعضای گنارد «عقاب سفید» (چتینیکهای صرب) مردم را به گروههای پنج نفری تقسیم می کردند و آنها را با هفت تیر یا کارد به قتل می رساندند. نوه من جزو اسیرانی بود که باید جسد مرده را در کامیون بار می زد. او ۱۳ کامیون انباشته از اجساد را شمرده بود.

روز اول ۱۵ نوزاد را در کوره ها انداختند. مادرهایشان شیون می کردند و می خواستند مانع شوند. چتینیکا فوراً آنها را که مقاومت

# وحشت و تجاوز در اردوگاههای زنان بوسنیایی

ترجمه مریم گودرزی

ترجمه شده از: SpareRib • Feb. 1993 • London





نداشته باشد؛ احتمال بیوگی زن فقط ۳۵ درصد است. حال آنکه اگر زن در زمان ازدواج ۱۰ سال از شوهرش کوچکتر باشد، احتمال بیوگی ۴۵ تا ۴۹ درصد افزایش می‌یابد.

«کاهش میزان زاد و ولد و مرگ و میر موجب افزایش تعداد و نسبت افراد مسن، و افزایش نسبت و نه الزاماً تعداد کودکان جامعه شده است. کاهش زاد و ولد، سن جمعیت هر دو جنس را بالا برده که با کاهش مرگ و میر زنان در دوران بارداری، سالهای بازدهی و سالهای پس از آن همراه است. به علاوه هر جا که کاهش مرگ و میر به چشم می‌خورد؛ امید حیات هر دو جنس، چه زن و چه مرد، فزونی می‌یابد. کشورهایی که

#### مشکلات اجتماعی - اقتصادی

مشکلات اجتماعی و اقتصادی دوران پیری، مسائل گوناگونی از قبیل فقر شدید، اجبار به ادامه کار علی‌رغم وضع بد جسمانی برای ادامه زندگی، از دست دادن ارج و قرب تا احساس تنهایی و طردشدگی را در برمی‌گیرد. تأمین مسکن و وسایل رفاهی و کمبود مراقبتهای بهداشتی نیز غالباً مشکل

➤ زنی که با کار توان فرسا، تغذیه نامناسب و زایمانهای مکرر، فرسوده شده است در سن ۴۵ سالگی مسن قلمداد می‌شود در حالی که دیگری با شرایط مطلوبتر، در سن ۷۰ سالگی هنوز جوان و فعال است.



➤ دختران و زنان باید امکان آموزش حرفه‌ای و تحصیل و دسترسی به منابع مهم نظیر زمین، استخدام رسمی و کسب درآمد خوب را داشته باشند تا در سنین کهولت نیز متکی به خود باشند.

آفرین است. تعداد زنان مسن، به ویژه در سنین بالای ۸۰ سال، و نقش مراقبتی زنان در جامعه بیشتر از مردان است: به همین علت مشکلات اجتماعی و اقتصادی به ویژه گریبانگیر زنان می‌شود. زنان مسن فعلی، در سراسر دنیا، اغلب بی‌سواد هستند و تعداد کمی درس خوانده و آموزش حرفه‌ای دیده‌اند و کارشان مشمول قوانین پرداخت دستمزد نمی‌شود یا موقتی تحت پوشش آن قرار می‌گیرند؛ از لحاظ حقوق فردی، تأمین اجتماعی کمی دارند یا به کلی فاقد آن هستند؛ از لحاظ اقتصادی یا وابسته هستند یا مجبورند با خرید و فروش،

تحت برسیهای آماری قرار گرفته‌اند افزایش طول عمر جنس مؤنث و کاهش نسبت جنسی در سنین بالاتر را نشان می‌دهند که حاصل آن ایجاد جوامع مؤنث است.»

افزایش امید حیات، به ویژه در سنین بالاتر از میانسالی، بر الگوهای بیوگی تأثیر می‌گذارد. محققان دریافته‌اند که تمایزات جنسی در سن ازدواج، از متغیرهای مهمی است که تأثیر عمیقی بر تعداد ازدواجهایی که به بیوگی ختم می‌شود دارد. مثلاً اگر در هنگام ازدواج، میان زن و مرد، اختلاف سنی وجود

کشاورزی، خدمتکاری یا نگهداری بچه امرار معاش کنند؛ همچنین دچار بیماریهای مزمن هستند و ناتوانتر از زنان جوانتر یا مردان همردیف خودند. مثلاً در ایالات متحده آمریکا ۲۵ درصد زنان بالاتر از ۶۵ سال در فقر به سر می‌برند، حال آنکه مردان همردیف آنها فقط نه درصد را تشکیل می‌دهند.

### ▶ روندها و طرحها

اگر طرح توسعه نادرست و نامناسب برنامه‌ریزی شود و تلاشی برای برنامه‌ریزی درازمدت صورت نگیرد، با افزایش امید حیات و کاهش زاد و ولد، وضعیت زنان در آینده بدتر می‌شود. بنابراین برای آنکه زنان مسن آتی سرمایه جامعه باشند و نه سربار آن، ادغام آنان در طرح توسعه امری حیاتی است. زنان مسن آتی باید به نسبت زنان مسن پیشین از تحصیلات بالاتری برخوردار باشند و بیشتر آنان به خصوص در بخشهای رسمی استخدام شوند.

مراقبت از فرد مسن، چه مرد باشد چه زن، معمولاً بر دوش زنان جوانتر خانواده است. افزایش تعداد زنان «سالخورده» در میان افراد مسن، هشداری برای زنان جوانی است که مسئولیت مراقبت از آنان بر عهده‌شان خواهد بود. این روند برای زنان مسن آتی نیز هشداری ضمنی محسوب می‌شود، زیرا این زنان جوان نیز بی‌آنکه در بخشهای رسمی کار کرده باشند، سرانجام به سن بازنشستگی می‌رسند که حاصل آن چیزی به جز فقر نیست.

### ▶ نقش زنان مسن در جامعه

سن اجباری بازنشستگی و اتکا به حقوق بازنشستگی، به ویژه در کشورهای توسعه‌یافته، نشانه ظهور ناگهانی سن پیری است و تأثیرات روانی آن بر افراد مسن بسیار مخرب است. در جوامع سنتی که ارزش زن فقط با توانایی زایش او سنجیده می‌شود؛ یائسگی، دوران بازنشستگی زن محسوب می‌شود و همان اثرات را در بر دارد. در حالی که «کار زنان هرگز پایانی ندارد» و امور دائمی خانه‌داری که برای گذران زندگی ضروری است تا زمانی که ضعف، زن را از پای در آورد همچنان ادامه دارد. بازنشستگی از فعالیتهایی مانند کشاورزی و خرید و فروشهای جزئی در بخش غیررسمی، ناگهان رخ نمی‌دهد. قدرت کار در زنانی که به این گونه فعالیتها اشتغال دارند، با افزایش سن به تدریج کاهش می‌یابد: ابتدا ساعات کار کمتر و سرانجام کارهایی که به

انرژی کمتری نیاز دارد؛ اما آنان تا زمانی که از نظر جسمی کاملاً ناتوان نشده‌اند، دست از فعالیت بر نمی‌دارند.

زنان مسنی که در سن ۶۰ سالگی از کار رسمیشان بازنشسته می‌شوند بیش از ۲۰ سال دیگر احتمال حیات دارند و شاید بیشتر این دوران را بدون ضعف یا مرض مهلک سپری کنند. بنابراین به نفع زنان مسن و نیز جامعه آنهاست که این سالها به گونه مفیدی سپری شود.

مفهوم بازدهی فرد میان سال زمانی مصداق می‌یابد که افراد مسن بتوانند کماکان به نقش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در زندگی خود و جامعه‌شان ادامه دهند. در آن صورت افراد مسن به جای گرفتاری، امکان؛ به جای معضل، چاره و به جای مصرف کننده، منبع خواهند بود که نه تنها می‌توانند نقش اقتصادی داشته باشند، بلکه غالباً نیاز دارند در نقش خود مفید نیز واقع شوند.

برای ارتقای استعدادها، خلاقیت و تواناییهای مفید افراد مسن باید به آنها توجه بیشتری نشان داد و آنان را به تشکل ترغیب کرد. افراد مسن با کمک این دو شرط لاینفک می‌توانند اختیار زندگی خویش را به دست گیرند.

### مراقبت

با افزایش تعداد زنان جوانی که وارد بازار کار می‌شوند یا حداقل در خارج از خانه به صورت مفیدی مشغول به کارند، نقش زنان مسن در امور خانه‌داری و مراقبت از کودکان اهمیت بیشتری می‌یابد. محل کار اولیای جوان غالباً فاصله زیادی با محل سکونتشان دارد و در نتیجه مادر بزرگها اغلب تنها افرادی هستند که می‌توانند مسئولیت مراقبت از کودکان را به عهده گیرند. به این ترتیب زنان جوانتر می‌توانند حرفه‌ای را پیش گیرند.

### کسب درآمد

کارشناسان تأکید می‌کنند که شناسایی منابع مختلف درآمد برای زنان مسن اهمیت به سزایی دارد و دسترسی به اعتبار مالی برای آنان نباید به سن یا جنسیت محدود شود. آنان چهار عامل اساسی را برای موفقیت طرحهای کسب درآمد پیشنهاد کردند: (۱) شناسایی امکانات اقتصادی (۲) کارآموزی (۳) برنامه‌ریزی مالی (۴) استراتژیهای درازمدت.

کارشناسان همچنین بر ضرورت حمایت نهادی از کارآموزیهای حرفه‌ای، دستیابی به اعتبار، مواد خام و بازار، و نیز حمایت خود افراد مسن تأکید می‌ورزند؛ مثلاً افراد مسن باید در اتحادیه‌هایی گردهم آیند تا بتوانند به طور مؤثر در برنامه‌ریزی، اجرا و ارزیابی برنامه‌های مربوط به خودشان سهیم باشند.

### تحصیل و کارآموزی

تعلیم و تربیت در ترقی زنان و نیز در تأثیر نقش بالقوه نسلهای فعلی و آتی زنان مسن در توسعه عاملی بسیار اساسی است. تشخیص اهمیت تواناییهایی بالقوه زنان مسن و پرهیز از تأکید بر مشکلات و آسیب پذیریهایی آنان، عامل مهمی در ادغام زنان میانسال و مسن در طرح توسعه است. بنابراین باید فعالیتی جدی صورت گیرد تا همه زنان در صورت لزوم به تحصیلات ابتدایی، کسب اطلاعاتی از دوره میان سالی و فراگیری مهارتها (سنتی و در صورت امکان غیرسنتی) و بازآموزی دست یابند. به علاوه، همه افراد و سازمانهایی که امور کارآموزی و تعلیماتی را بر عهده دارند باید برنامه‌های آموزشی خود را بار دیگر بررسی کنند تا تناسب برنامه‌هایشان با شرایط موجود و آتی تضمین شود.

در کشورهای در حال توسعه فقط تعداد کمی از زنان سالخورده امکان تحصیل یافته‌اند. اما کارآموزی و بازآموزی باید برای



همه زنان میسر باشد تا زنان میانسال یا مسن به کار گرفته شوند یا کار دیگری به آنها محول شود. از کارآموزی حرفه‌ای آنان نباید بابت نشان دریغ شود.

### ارتباط بین نسلها

افراد مسن به سبب آن که راهنما، مشاور، میانجی و گنجینه اطلاعات سنتی و آداب و رسوم و تاریخ شفاهی هستند بسیار با ارزشند و اغلب جوانان، نظیر خود افراد مسن، بر اهمیت این نقشها آگاهند؛ هرچند که کمتر خواستار آن می‌شوند. حفظ ارزشهای عاطفی هنوز هم به نقش زنان مسن در مقام مشاور و راهنمای افراد خانواده درجه اول و خانواده گسترده بستگی دارد.

### مراقبت، حمایت و تأمین اجتماعی

مسئولیت مراقبت از زنان سالخورده که پیش از این بر عهده خانواده گسترده بود به خانواده هسته‌ای و دولت انتقال یافته است. مسئله اساسی برای آینده زنان میان سال این است که آیا این نهادها و به ویژه دولت، برای انجام مسئولیتهای جدید آمادگی دارند یا خیر؟ کاهش حمایت خانواده از افراد مسن، دخالت عامه را طلب می‌کند. ظاهراً حکومتها نمی‌توانند با توجه به منابع محدود عمومی و عدم ارجحیت هزینه‌های اجتماعی، طرحهای اجتماعی گسترده‌ای را در زمینه مشکلات اقتصادی به اجرا درآورند تا جایگزین کاهش مراقبت خانواده گردد. حتی اگر پوشش تأمین اجتماعی به سرعت و به طور جدی گسترش یابد، سالهای متممادی دیگری باید بگذرد تا بازنشستگان از تأمین اجتماعی کاملی برای کاری که در گذشته می‌کرده‌اند برخوردار شوند. به علاوه، زنان به دلیل آنکه بیشتر در بخش غیررسمی کار می‌کنند در سیستم فعلی کنار گذاشته می‌شوند و در بخش رسمی نیز حقوق بازنشستگی دریافتی، شرایط مطلوبی را برای گذران زندگیشان مهیا نمی‌کند. بنابراین با قوانین فعلی، زنان مورد تبعیض قرار می‌گیرند.

مسائلی که کشورهای در حال توسعه برای تأمین مالی افراد مسن با آنها مواجهند در سالهای اخیر تغییر قابل ملاحظه‌ای نکرده است. مشکلات اصلی در زمینه‌های پوشش انتخابی برنامه‌های تأمین اجتماعی، عدم کفایت حوزهای مالی و کاهش نرخ مساعدت بابت تورم و افزایش تعداد افراد مسن همچنان به قوت خود باقی است.

بیمه اجتماعی برای زنان میانسال و مسن

در کشورهای در حال توسعه نارساییهایی در بر دارد:

الف) بیمه اجتماعی عموماً افرادی را که برای خودشان یا در بخش کشاورزی کار می‌کنند تحت پوشش قرار نمی‌دهد و در واقع تحت پوشش قرار دادن بخش غیررسمی برای آن غیرممکن است. در نتیجه اکثر زنان تحت پوشش تأمین اجتماعی قرار نمی‌گیرند.

ب) حتی در کشورهایی که این بخشها تحت پوشش قانونی قرار دارند، مشکلات عمده‌ای برای تخمین و برآورد سهمها و احتمالات فراوانی برای عدم اجرای آنها به وجود می‌آید.

ج) در بسیاری از برنامه‌ها، مستمریها مطابق با تورم در نظر گرفته نشده است و بنابراین قدرت خرید در دوران افزایش تورم به سرعت کاهش می‌یابد. به علاوه، اگر تعداد افرادی که به این منبع درآمد متکی هستند زیاد باشد این میزان مستمری کافی نخواهد بود.

د) به دلیل وقفه در استخدام و فرار رسیدن زودرس سن بازنشستگی و نقصانهای برنامه‌ریزی، احتمالاً عایدی زنان برای رفع نیازهای آنان یکسره ناکافی است.

حتی اگر همه زنان مشمول پرداخت مستمری می‌شدند باز هم بازنده بودند. حتی در کشورهای توسعه یافته هم، زنان اغلب سالهای فراوان درآمدی خود را به علت زایمان و نگهداری کودک «از دست می‌دهند» و کمابیش به مستمری شوهران خود وابسته می‌شوند. در اکثر کشورهای در حال توسعه، برنامه‌های دریافت مستمری نادر و انتخابی است؛ مثلاً فقط کارمندان دولت را تحت پوشش قرار می‌دهد، و یقیناً زنان خانه‌دار و شاغلان بخش غیردولتی را شامل نمی‌شود. طبق برآورد تا سال ۲۰۰۰ فقط ۲۵ درصد زنان بازنشسته در سراسر جهان مستمری دریافت خواهند کرد. در افریقا، کمتر از ۱۰ درصد از افراد مسن مستمری دریافت می‌کنند که در میان آنها زنان مسن انگشت شماری صلاحیت دریافت آن را دارند.

نه تنها مستمریها بلکه مقیاسهای تأمین اجتماعی بین کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته متفاوت است. این اختلافات به علت اختلافات وضعیت اجتماعی و اقتصادی حاصل شده است. جهان توسعه یافته افراد پیر را در مقام یکی از متعدد گروههای نابسمان، تحت حمایت قرار می‌دهد اما کشورهای در حال توسعه توانایی این حمایت را ندارند. در هر حال ساختارهای اجتماعی کشورهای در حال توسعه بر خانواده

گسترده تکیه دارد حال آنکه در کشورهای توسعه یافته، واحد خانواده عموماً خانواده هسته‌ای محسوب می‌شود. برای نمونه در اروپا ۷۰ درصد زنان بالای ۷۰ سال و در ایالات متحده آمریکا نزدیک ۵۰ درصد زنان ۷۷ تا ۸۷ سال تنها زندگی می‌کنند، حال آنکه در هند فقط یک درصد زنان پیر، تنها زندگی می‌کنند. این امر تماماً حاصل شرایط است و جنبه‌های مثبت و منفی هر دو شرایط را می‌توان به وضوح دید.

این مجموعه شرایط آن قدر دوام نمی‌یابد که همه جاگیر شود. موجودیت فعلی خانواده گسترده در خطر است و سرویسهای خدمات اجتماعی چاره‌سازی نیز موجود نخواهد بود. بحرانهای اقتصادی دهه ۱۹۸۰ پرداخت عامه را در حوزه‌های اجتماعی در همه کشورها، به ویژه در کشورهای در حال توسعه که همچنان در حال دست و پنجه نرم کردن با وامها خارجی هستند، کاهش داده است. در هر حال اگر افراد پیر در مقام سرمایه و نه سربار در نظر گرفته شوند، کمک به آنان نوعی سرمایه‌گذاری محسوب می‌شود و نه صرف هزینه. حتی در جهان توسعه یافته، رفاه اجتماعی، نظیر خدمات بهداشتی، برای افراد پیر که اگر امکاناتی در اختیارشان قرار گیرد، هنوز می‌توانند مفید واقع شوند؛ نباید امری بیهوده تلقی شود.

یکی از راههای حمایتی مؤثر و گسترده‌ای که مجریان طرح توسعه می‌توانند در اختیار زنان مسن قرار دهند این است که امکانات و منابعی را در دوران جوانی برای آنها فراهم کنند که آنها بتوانند برای حفظ استقلال دوران پیری خود پس انداز کنند و تدارک ببینند. پس دختران و زنان باید امکان آموزش حرفه‌ای و تحصیل و دسترسی به منابع مهم نظیر زمین، استخدام رسمی و کسب درآمد خوب را داشته باشند؛ که مجموعه این شرایط موجب می‌شود آنها حتی با کهنولت فراوان نیز متکی به خود باشند.

تبدیل خانواده گسترده به خانواده هسته‌ای، و مشکلات سیستم مستمری که افراد بسیاری را در بر بگیرد و زنان مسن را سرپا نگهدارد؛ ما را بر آن می‌دارد که زنان جوان فعلی را از مشکلات آگاه سازیم و سیاستگذاران را تشویق کنیم تا چاره‌های درازمدتی برای این مشکلات بیابند.

ترجمه شده از:  
Women 2000  
No.3, 1991



# «خ» اول خروسه که مرغ برایش عروسه یک معلم دلسوز، یک روش جالب

خانم روی میز می‌آید؛ یا چهل تا «برگ» و چهل تا دفتر «گل». البته زحمت کشیدن نقش خورشید خانم و برگ و گل، برعهده پدر و مادرهاست که گاهی هم خیلی لطف می‌کنند و ذوق به خرج می‌دهند.

پدر و مادرها باید با بچه‌ها همراه و همپای هم کار کنند: نقاشی می‌کنند، به سر کلاس می‌آیند، با هم مشورت می‌کنیم. هر پانزده روز یکبار، با آنها جلسه‌ای داریم که درس را به شیوه جدید، برای آنها هم توضیح می‌دهم تا اگر بچه‌ها در منزل هم مشکلی داشتند، پدر و مادرها بتوانند به آنها کمک کنند و مسئله مهمتر اینکه در این جلسات، مشکلات عاطفی و خانوادگی بچه‌ها را هم بررسی می‌کنیم.

● وظایف پدر و مادرها در طی سال چیست؟

○ از امسال، علاوه بر کشیدن شکل چیزهایی که بچه‌ها نوشتن آنها را یاد می‌گیرند، باید قصه‌های کلاس را هم در دفتر «امید علی و حسنی» بنویسند. بچه‌ها قصه‌ها را در خانه تعریف می‌کنند؛ آنها هم قصه را می‌نویسند تا بچه‌ها تمرکز بیشتری پیدا کنند.

● جاذبه اصلی کلاس و درس شما به خاطر قصه‌های شماست. در این باره لطفاً توضیح بدهید.

○ می‌دانید که بچه‌ها قصه را دوست دارند. من چهل تا قصه می‌گویم که دو نفر قهرمان اصلی دارد: امید علی و حسنی. این دو نفر از اول کلاس با بچه‌ها وارد کلاس می‌شوند و هر بار با کارهایشان هم سر بچه‌ها را گرم می‌کنند و هم باعث می‌شوند که بچه‌ها درس را یاد بگیرند.

● این دو نفر کیستند؟

○ امید علی بازیگوش است و شیطنت می‌کند و من و حسنی و

را توانستم کاری کنم. اما بچه‌های طبیعی و عادی، شکر خدا، همه در کلاس اول قبول می‌شوند.

● چند نفر از شاگردهای شما قبول شده‌اند؟  
○ تقریباً سالی چهل نفر.

● نمره‌های آنها چطور بود؟  
○ معدل زیر هجده هم بعضی وقتها داریم؛ حتی گاهی تا شانزده و حتی پانزده. اما معمولاً معدلها بالای هجده است. گاهی از کلاسهای دیگر هم بعضیها را که می‌گویند بی‌استعداد هستند، به کلاس من می‌فرستند؛ بچه‌های دو ساله را. اما همه آنها با من راه می‌آیند، بچه‌ها مرا باور دارند. نمی‌دانم چرا؟ شاید چون آنها را دوست دارم؛ به آنها فکر می‌کنم؛ برای یادگیری آنها برنامه‌ریزی می‌کنم. آنها حرف مرا می‌فهمند.

● سرکار خانم امیری، می‌دانم که شما مفاهیم انتزاعی و ذهنی را به چیزهای عینی و زنده، قابل دیدن، ساده و جالب توجه تبدیل می‌کنید و در نتیجه، بچه‌ها را وادار می‌کنید که سر کلاس و در وقت آموزش، از آنچه می‌بینند و با آنها آخت و آشنا هستند، برای یادگیری استفاده کنند. چگونگی آن را شرح دهید.

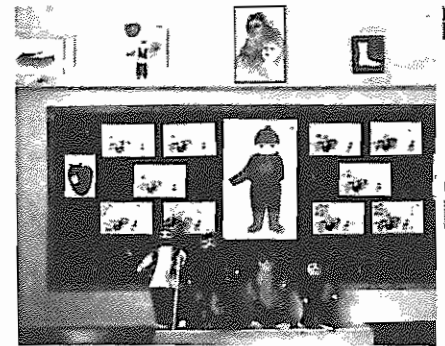
○ حقیقت این است که واقعاً نمی‌دانم چطور. اما، مثلاً می‌دانید که هر کلاس حدود چهل نفر شاگرد دارد. این بچه‌ها کوچولو هستند و نمی‌توانند نوشته‌ای را بخوانند و نمی‌فهمند که دفتر مشق روز و مشق شب و دیکته آنها کدام است. برای من هم ممکن نیست که چهل بار بگویم این دفتر را بیرون بیاور و آن یکی را در کیف بگذار. بنابراین، بر پشت دفتر مشق روز، تصویر خورشید خانم را که بکشند و به بچه‌ها بگویم: دفتر خورشید خانم را بیاورید! یکبار چهل تا خورشید

● در اسفند سال ۱۳۶۶ و فروردین سال ۱۳۶۷، که تهران در زیر موشکباران بود و بچه‌ها به مدرسه نمی‌رفتند، در بیرون از شهر، بهمن می‌گفت: «دلم فقط برای قصه‌های خانم امیری تنگ شده!»

خانم امیری آموزگار کلاس اول دبستان است و هنر دقیق معلمی را به آن حد از ظرافت و لطف رسانده است که شاگردان گریزها و کم‌حوصله خود را مفتون درس می‌کنند. به نظر ما، که گاهی چندان حوصله بچه‌ها را نداریم و گاهی هم اصلاً نمی‌توانیم با آنها ارتباط برقرار کنیم، این مایه تأثیر و قدرت، نوعی معجزه است: شاگردهای خرم و خندان و سرشاد کلاس خانم معصومه امیری چنان غرق در نشاط و شور و شوق هستند که خودشان هم نمی‌فهمند چطور و چرا درس را یاد می‌گیرند و اصلاً متوجه نمی‌شوند که چرا نمره آنها خوب می‌شود؛ زیرا کلاس قصه است و بازی و سرگرمی. متن زیر گفتگویی دوستانه است که مادر یکی از دانش‌آموزان با خانم امیری داشته است. ■■

● از خانم امیری می‌پرسم که چند درصد از شاگردان ایشان قبول می‌شوند و چند درصد موفق نیستند؟  
○ در این بیست و یک سال که درس داده‌ام، چند نفری هم شاگرد ردی داشته‌ام. البته می‌دانید، نه طبیعت رحم دارد و نه جامعه. گاهی بچه‌ها اصلاً طبیعی و سالم نیستند؛ شاگردی هم داشتم که شغل پدر و مادرش تکدی بود و این شاگرد عموماً سر کلاس حاضر نمی‌شد. دوستان همشاگردیش می‌گفتند که او در در پارک یا خیابان دیده‌اند. اینها

من دلم می‌خواهد نتیجه کار و تجربه بیست و یکساله خود را در اختیار همه بگذارم. آنچه من به دست آورده‌ام نه فقط حاصل زحمت و دستاورد شخص من است، بلکه ذوق و تلاش و مرحمت یک گروه بزرگ و علاقه‌مند هم در آن منعکس است.



بچه‌ها قصه را دوست دارند، من چهل قصه می‌گویم که دو نفر قهرمان اصلی دارد: امیدعلی و حسنی. امیدعلی بازیگوش است و شیطنت می‌کند، بچه‌ها رفتار او را اصلاح می‌کنیم.

مثل «همزه» و آمد در آخر «نامه» من و «کوزه» میرزا جیبیب؛ می‌بینید چطور شد و چه بلایی به سر «ی» آمد!

● ما، در خانه مدتها از رابطه «باربارا» و «باریر» می‌خندیدیم و بالاخره نفهمیدیم که آیا «باربارا» باریر را بُرد یا آن که «باریر» باربارا را بُرد؟

○ این مال دفتر «ماه» است و دفتر ستاره مال حروف روزنامه است که بچه‌ها آنها را می‌بُرند و در دفتر می‌چسبانند. دفتر «ماه» مال جمله‌ها است: بچه‌ها از درس ششم به بعد می‌توانند جمله‌های خوب بنویسند اما در درسهای اول آن قدر صداها را کم بلد هستند که کلمه‌های محدودی را می‌توانند با آنها بسازند و جملات اغلب بی‌معنی از آب در می‌آید. در «باربارا» و «باریر» پیش می‌آید. راستش این است که اصلاً مهم نیست که «باربارا» باریر را بُرد یا برعکس؛ آنچه مهم است این است: فعل جمله «بُرد» است و نه «بُرد»؛ زیرا بچه هنوز حرکت «ضمه» را یاد نگرفته است. حالا دیدید که با ما راه نیامدید و متوجه نکته اصلی و اصل قضیه نشدید!

● گویا که این حرکت «ضمه» هم، مثل بقیه همگان خود، یعنی فتحه و کسره، احترام خود را در کلاس سرکار و در قصه‌های شما از دست می‌دهد و نام نامی «فضول» را می‌گیرد. آخر برای چه به این حرکت شریف توهین می‌کنید؟

○ آخر بچه‌ها باید بفهمند و حالیشان بشود که این سه حرکت در خط فارسی، بر روی حروف قرار می‌گیرند و نه در میان آنها؛ اینها تأثیر دارند اما جای معینی در میان حروف ندارند. بچه این جور می‌فهمد و مترجه مطلب می‌شود.

● تشدید چه؟ گویا یکی از

روی همین تپه که می‌بینید یا جای دیگر مسابقه فوتبال می‌دادند. همه حروف و صداها هم دعوت بودند و همه سر وقت آمدند و جاها را گرفتند. فقط «ی» حسابی خوابش برده بود و در خواب ماند. سر ساعت چهار بیدار شد. با عجله، با چه زحمتی حاضر شد و خودش را با آن شکم گنده، رساند بالای تپه. چقدر التماس و درخواست کرد تا در را برایش باز کردند: هرکس دیر کند، گرفتار می‌شود! هیچ صدایی حاضر نبود به او جا بدهد: رفت سراغ الف، رفت سراغ «ب»؛ هیچکدام. آخر سر، دو صدا حاضر شدند این مهربانی را بکنند: یکی «ا» آخر چسبان، (ه)، و یکی هم «ا» آخر تنها، (ه). این دو نفر مهربانتر بودند و جای خود را شریکی به «ی» دادند؛ اما چطور؟ «ی» با آن شکم گنده، وقتی کنار آنها نشست، دیگر آن دو توانستند بازی را تماشا کنند. پس شرط گذاشتند و قرار شد که «ی» شکم خود را کوچک کند و آن را در بیرون استادیوم بگذارد. آن وقت به شکل «پای دم بریده»، (ه)، درآمد و نشست بالای سر آن دو رفیق؛ برای همین هم هست که شد

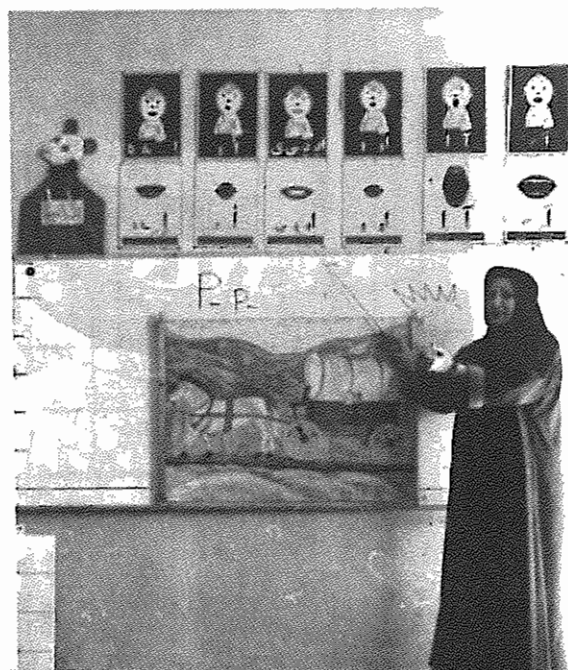
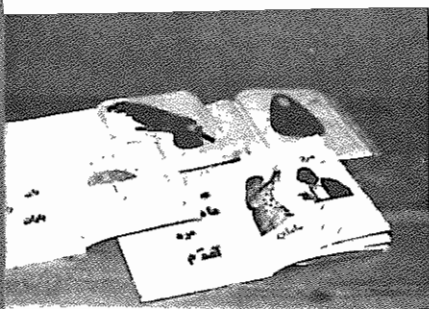
بچه‌ها رفتار او را اصلاح می‌کنیم. تا او اصلاح شود و معقول و مودب شود؛ بچه‌ها، هم پیامهای تربیتی و رفتاری را گرفته‌اند و هم درس علوم و ریاضی و دینی و چیزهای دیگر را فهمیده‌اند.

● چطور می‌فهمد؟

○ مثلاً حسنی که معقول و درسخوان است می‌داند که روی آب زودتر از زیر آن یخ می‌بندد. بنابراین روی حوض راه نمی‌رود و سرسره بازی نمی‌کند. اما امیدعلی روی حوض که سطح آن یخ بسته است، راه می‌رود و وقتی افتاد در حوض، تازه می‌فهمد که می‌بایست هم درس علوم را یاد می‌گرفت و هم روی حوض سرسره بازی نمی‌کرد. البته بچه‌ها، هم درس را بلد هستند و هم خوبتر از آن هستند که روی حوض راه بروند و بازی کنند.

● حروف را چطور می‌فهمد با قصه گفتن به بچه‌ها یاد می‌دهید؟

○ آخرین ماجرابی که اتفاق افتاد بلایی بود که به سر حرف «ی» آمد و دم آن بریده شد و تبدیل شد به «پای دم بریده»، که به آن «همزه» هم می‌گویند: امیدعلی و حسنی، بر



همین بلاها هم به سر او آمد!

○ بله. مثلاً اوّل، «اوّل» این شکلی بود: «اَو» + «وَل» «او» اولی دلش برای «او» دوم تنگ شده بود و وقتی تهران را موشک می‌زدند، تنها بود و می‌ترسید اما طفلک اجازه نداشت پیش او برود، پس چه کار کرد؟ یواشکی یک ماسک به صورت زد به شکل «ت» و رفت پیش «او» دوم و از آن به بعد، «ا و ل» شد «اوّل»!

● از همین قبیل راه حلها برای تفهیم حروف همصدای «س» و «ص» و «ث» و دیگر حروف عربی هم استفاده می‌کنید؟

○ در این وقتها است که حروف و صداها به یک‌نیک می‌روند و آن وقت هرکس باید به باغ خودش برود: حرف «غ» یا همه شکل‌های خود در یک باغ می‌رود و بر یک درخت، اما «اطاق» را به آن باغ راه نمی‌دهند و باید با «قورمه سبزی» همراه بشود. شما که می‌دانید!

● ای امان و ای وای از دست باغات و درختهای شما! یک درخت «غین اول» یک درخت «غین وسط» و یکی «غین آخر» و یک درخت

«غین تنها»: یک باغ «غین»، با غلم گُل و منجوق و...  
○ نه خانم! منجوق که نه! اسمش چیه؟ پولک. پولکهای گرد و ستاره شکل و عکس برگردان، با چپا!

● بله! و فرشته‌های سبز و رنگین و گلها و جانوران و ستاره‌های رنگ و وارنگ، که از سر و کول مشقها و دیکته‌ها بالا می‌روند! هر یک از آنها به اندازه یک جواهر برای بچه قیمتی است! ○ بچه‌ها لطف دارند! هر کس کمی سعی کند و درسش بهتر بشود، عکس برگردان و ستاره و گل جایزه می‌گیرد و روی دیکته و مشق او چسبانده می‌شود. این جایزه نیست که قیمتی است، خنده‌ای که از گرفتن آنها بر صورتشان نقش می‌بندد جواهر من است؛ پاداش کار من است. این نتیجه کار و تلاش ذهنی آنها برای یادگیری است که ارزش دارد. بچه‌های من همیشه خیلی مهربان و باهوش هستند. هیچ چیز به اندازه شادی و نمره خوب آنها ارزش ندارد.

● حتی قصه‌های شما!؟

○ زحمت من و همکاران من در خدمت بچه‌ها و فرهنگ کشور است. من هم مثل دیگر آموزگاران کلاس اول، عاشق آن هستم که بچه‌هایم باسواد شوند و چیز یاد بگیرند. نتیجه کار ما آموخته‌های آنان و نمره‌های خوب آنان است، هر چند که نمره بیست اصلاً ملاک و معیار نیست.

● آیا تلاشی کرده‌اید که روش کار شما را آموزگاران جوان هم یاد بگیرند و از آن استفاده کنند؟ آیا اصلاً این شیوه کار مطرح شده است و ابتکارهای شما مورد قبول و استفاده دیگران هم قرار گرفته است؟

○ پدر و مادرها و اولیای مدرسه همیشه به من لطف داشته‌اند، این به جز محبت بچه‌ها است که واقعاً مرا شرمند می‌کنند. پارسال، تکنولوژی آموزشی منطقه سه آموزش و پرورش، در نمایشگاه به من لوح تقدیر داد و محبت کردند. اما من دلم می‌خواهد نتیجه کار و تجربه بیست‌ویکساله خود را در اختیار همه بگذارم. آنچه من به دست آورده‌ام نه فقط حاصل زحمت و دستاورد شخص من

است، بلکه ذوق و تلاش و مرحمت یک گروه بزرگ و علاقه‌مند هم در آن منعکس است. مثلاً، کلمه‌های معناداری که با حروف و صداها کمی که بچه یاد گرفته است، آنها را با دقت از همکاران هم پرسیده‌ام و در دفتر نوشته‌ام و یا گاهی صاحبان هنر و ذوق با من کمک کرده‌اند و برای قصه‌های من تصاویر مناسب کشیده‌اند. یا مثلاً یکی از مادرها، به جای این شعر:

خ اول خیاره  
که فصل آن بهاره  
در دفترچه بچه خود نوشت:  
خ اول خروسه  
که مرغ براش عروسه

و شکل مرغ را در لباس عروسی کنار آن کشیده بود! من این شعر را بیشتر پسندیدم و دوست دارم و برای بچه‌ها می‌خوانم. امید من آن است که چهل قصه‌ام را به تحریر درآورم و سعی‌ود حرف زبانشان فارسی را که با نشانه‌های دیگر می‌شود چهل‌وسه نشانه، همه را با کمک آنها به بچه‌ها یاد بدهم و هر آموزگاری که مایل باشد و بخواهد، بتواند نتیجه و دستاورد تجربه مرا به کار برد و از آن استفاده کند.

**کرم چکین مخصوص بانوان و دوشیزگان**

فروشی نو کلیه داروخانه های سراسر کشور

▶ از راست به چپ

▶ از بالا به پایین

- ۱- درنگ ۵ - سهامداران ۹ - موسیقی  
 ضربی ۱۲ - گرمابه ۱۳ - دهتای آن یک تومان  
 است ۱۴ - پول ایتالیا ۱۵ - فعال ۱۶ - رازدار و  
 امین اهل منزل ۱۸ - تنبیه ۲۰ - راه و رسم ۲۱ -  
 اعداد ۲۳ - پیاپی ۲۶ - روش دول زورگو ۳۰ -  
 مانند ۳۱ - با برهمن گفتگوها داشت ۳۲ -  
 بخشندگان ۳۴ - فاضلاب زیرزمینی ۳۵ -  
 پرنده ایست ۳۷ - آینده نگر ۳۹ - سخن در پرده  
 ۴۱ - برآمدگی استخوان میچ پا ۴۲ - هوو ۴۴ -  
 قوم بنی اسرائیل ۴۸ - سرزمین کانگوروها ۵۱ -  
 نخریس ۵۲ - نیایش ۵۳ - خجالتی ۵۴ -  
 دردسر و گرفتاری ۵۵ - ماه تمام ۵۶ - متانت  
 ۵۷ - فلانی

- ۱- فرمان دادن ۲ - هدف ۳ - انقلابی مقتول  
 فرانسه ۴ - زمین بایر ۵ - مؤسسه حمل و نقل  
 شهری ۶ - خط آهن ۷ - بی دین ۸ - شبه و با ۹ -  
 از شهرهای معروف افغانستان ۱۰ - اشاره به  
 نزدیک ۱۱ - لباس ضد حربه ۱۷ - ساکت ۱۹ -  
 سفید رنگ ۲۲ - مورد نظر ۲۴ - از عشایر و  
 ایلات معروف بلوچستان ۲۵ - نژادی است  
 ۲۸ - خیلی تاریک ۲۹ - دوست و پشتیبان ۳۳ -  
 جنبش ۳۶ - سهل و آسان ۳۸ - خوب چهار  
 ۴۰ - از کشورهای کوچک اروپا ۴۳ - جامه  
 ۴۵ - پارچه گرانیقیمت ۴۶ - سمت چپ ۴۷ -  
 ساده دل ۴۸ - نزاکت ۴۹ - فرخنده ۵۰ - چین و  
 چروک

# جدول

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
		۱۴				۱۳				۱۲
			۱۷			۱۶				۱۵
				۲۰			۱۹			۱۸
۲۵	۲۴		۲۳		۲۲		۲۱			
			۳۰		۲۹			۲۸	۲۷	۲۶
		۳۴		۳۳			۳۲			۳۱
			۳۸			۳۷		۳۶		۳۵
					۴۱		۴۰			۳۹
۴۷	۴۶	۴۵		۴۴		۴۳		۴۲		
			۵۱			۵۰			۴۹	۴۸
			۵۴				۵۳			۵۲
			۵۷				۵۶			۵۵





